

خودشان مایل و شایقند میفرستند

۳ - مجازات دهنه سوم را علامت جبین (۱) قرار داده و حال آنکه خوب بود علامت را در جبهه او که پیشانی است قرار بدهد نه در جبین چنانکه ممکن است جبین را در زیر مو یا عمایه مستور کند ولیکن داغ جبهه واضح و نمایان است و نمی توان او را مستور و مخفی کرد

و بعلاوه اشخاصی که مرتکب سرقت می شوند از عناصر باطله و نفوس ساقطه هستند که دزدی را کار و شعار خود می دانند و در هر استنطاق و محاکمه که مصاحبت خود را در اقرار می دانند هر کمال تبسم و سرور اقرار می کنند و ابدا تنگ خود نمیدانند در چنین صورتی داغ جبین یا جبهه چه تأثیری در آنها می کند که تارک این عمل شوند و باز سرقت نمایند و اگر تعادل داغ را از زندگانی انفرادی او قرار بدهیم که هجرت جامعه او را قبول نکند همیشه رویه دزد بر این است که خود تنها و یا با رفقای همکار دزد خود نهشته و طرح سرقت می ریزند و وقتی که امنیت سرقت می کنند بدیهی است یا شب تاریک می روند و یا روز خلوت بطور ناگهانی که کسی آن ها را نبیند. مقصود خود را انجام می دهند و دستبرد می نمایند در چنین صورتی چه جبین او داغ دار باشد و چه بی داغ غرض سرقت است که حاصل می شود و حکم میرزا بلا تشیخه می ماند

۴ - آنکه تکلیفی برای دزد داغ شده معین نفرمود که اگر بعد از داغ شدن مرتکب سرقت شود مجازاتی به بیند بنام علیهذا نتیجه این می شود که شخص داغ دیده در دزدی آزاد

(۱) جبین در لغت عیب بالای صدغ را گویند که بالای فرو رفتگی جانب

راست و چپ صورت است و جبهه بمعنی پیشانی است گویا میرزا نیز در اینجا مانند بعضی از پیخبران به لغت عیب جبین را جبهه تصور کرده است

و مختار است فقط باید اشخاص دزد داغ شده در ملائع عام و حضور انام که باو می نگرند دزدی نماید ۱۱۱
 وقد حکم الله لكل زان و زانية دية مسلمة الي بيت العدل و
 هي تسعة اشغال من الذهب وان عاد امره اخري عود و اضعف الجزاء
 بر ارباب بصیرت واضح و روشن است نفوسیکه منهنک
 در اذات و شهوات هستند و می خواهند هواجس نفسانی و اوامر
 شیطانی را متابعت کنند همواره بر خلاف شرع تجدید فراموشی می
 کنند و پیوسته تجدد و تنوع را طالبند و شاهد مدعا آنکه بسیار
 دیده شده است شخصی علاوه از آن که خود حلیله زیبا تر و
 جمیله رعنا تر دارد که چون جان شیرین با او دلنشین و همنشین
 است و در کمال محبت و حقیقت با او یار و قرین بحکم یزدان
 در عهد امن و امانش آرمیده و بمدلول و نساتکم حرث لکم فاتوا
 حرثکم انی ششم * هر طرفی که میلت متوجه شود بدون تکلف
 رسیده است با اینوصف ان حلال لطیف را می کندارد و در طلب
 حرام کثیف می رود طلعت منور را معطل می کند و چهره مکرر
 را می بوسد جنت نهم را فراموش می کند و هاوره ججهیم را می
 طلبد یعنی امشب از خانه بیرون شده بشهر او (معمل فواحش)
 می رود اگر بیرونش چرا چنین اقدامی گروی می گوید تجدد
 و تنوع مطلوب است

و فردا شب نیز بجای تازه تری می رود و آن هم نشین
 دیشب را که با چه مصارف هنگفت بدست آورده بود امشب بمفت
 از دست میدهد و انرا که بیروز در افروش گرفته بود امروزش
 فراموش میکند

چون عادت و روش شهوت پرستان دانسته شد اکنون

به بینم میرزا چه باب و سببی را برویشان گشوده است اولاً چون حکم را بطور اطلاق فرموده و فرقی در میان زنای محصنه و غیر محصنه نگذاشته هر متمول شهوت پرستی حق دارد شب را دست تطاول و تعدی به پردگیان مردم دراز کند و چون روز شود (۱) نه مثقال طلا که معادل هفت مثقال معمولی است بدلایان محبت که گیرنده آن یواند بدهد و شب دیگر نیز بهمان قاعده تجدد و تنوع عیال دیگری را در اغوش بگیرد و هفت مثقال یا چهارده مثقال دیگر بدهد

در صورتیکه قبل از تشریح این حکم آن شهوت طلب در عوض هفت مثقال هفتاد مثقال طلا نیز حاضر بود خرج کند و جناب میرزا مصارف و مخارج او را تخفیف داد تا همیشه بتواند بدین لذت و کیف استمرار دهد و همچنین خانم های غیر مفیقه که جوانان خوش خط و خال را به بینند و مایل شوند با آن ها ساعتی به نشینند چه مانعی دارد گفتاره مختصر کام روایی خود را از مال شوهر خویش در کمال آزادی به بیت العدل تقدیم کنند

حالا سزاوار نیست که متمولین سرمست و خانم های شهوت پرست دست بدست یکدیگر داده باواز بلند جناب میرزا افرین بگویند و نه مرتبه مطاق عدد بهاء باهنگ بلند بگویند
بر او ؟

و همچنین آن اشخاص معسرین و گروه مفلسین که در زمان خدا هستند حق ندارند هر شب و هر روز این اعمال رذیله را تکرار کنند و تاهیه دلالتی محبت را به عندالقدرة والاستطاعة حواله

(۱) چنانکه ما را نوزده کرده اند مثقال را هم نوزده نخود قرار داده اند

دهند ؟ و بروان میرزای تانون کنار رحمت فرستند

لا يبطل الشعر ضاوتكم ولا مانع عن الروح مثل
العظام و غير بيان البسوا السمور كما تلبسون الخز و السنجاب
و مادونهما انه مانهي في الفرقان وليكن اشبهه على العلماء
انه لهم العزيز العلام

در اینجا خوب می توان گفت که بعیرزا اشتباه شده است
نه به امام — زیرا احکام اسلام در کتاب و سنت است نه در قران
تنها و میرزا که خود را در بعض موارد سنی معرفی می نمود
چرا سنت را در نظر نگرفته است چه که سنی از سنت مشتق است
باری نگارنده اینقدر اهمیت باینگونه کلمات نمیدهم که تزییع
وقت خود و قارئین را بنمایم و از روی فلسفه تمام را باطل و نابود
کنم و همینقدر هم که بطور ایجاز و اختصار گفته شد بر سبیل
نمونه بود

و اما اصول و بنیادی اجتماعی که نسبت بعیرزا میدهند
و من چنین تصور می کردم که بقوه الهام و وحی این اصول را
ابداع نموده پس از تحقیقات زیاد معلوم شد که انها را از دیگران
اقتباس کرده و در کلمات خود چنین جلوه داده که او مبدع و
مبتکر است

اول وحدت زبان که ان بهائی روز اول بمن گفت جمال
مبارک (میرزا) فقط در تمام این کلمه را گفته و این سعادت اجتماعی
را آورده بعد معلوم شد که خیلی از فلاسفه در این مورد صحبت
ها کرده اند و طرحها ریخته اند حتی قبل از ولادت میرزا و

لايشتوك پلونی زبانی تاسیس نمود و ترویج نقد سپس و اکثر
 زمینہوف پلونی این مرام را تعقیب و زبان اسپرانتو را اختراع
 نمود که اکنون مجامع اسپرانتیزم ها به نشر و ترویج اوشغالولند
 دوم صلح عمومی که ان نیز مدتها است مطرح انکار بغاء
 و فلاسفہ بوده و میرزا نیز ان حرف را شنیده و پسندیده و در
 مرام خود مندرج نموده است نهایت انست که ان بغاء و فلاسفہ
 ایشمسلک و مرام ا پسندیده اند و در صدند چاره برای حصول
 او بیندیشند و راهی بجهة وصول بار پیدا کنند و هنوز معترفند
 که راهی نیافته اند و چاره نجسته اند

اما میرزا چاره ان را بهائی شدن مردم دانسته که همگی
 ترك دین و ائین خود کنند و بیایند بهائی شوند البته چنین ارزویی
 که او داشته حاصل نشود و نتیجه ان شد که معدودی از مردم
 بدبخت بیچاره را از وحدت ملی خود جدا نمود و آنان را
 مغرض و مردود اکثریت ملی کرد و بالاخره در عوض ایجاد
 ضلح عمومی جنگ خصوصی برپا نمود

و اکنون این منافرت و مہابنت بهائی بودن و اینخصومت
 و کدورت باہی شدن در میان ملل مسلم و یہود و زردشتی وجود
 و این نهال دوایت و اثینیت را همان کسی که در ظاهر دعوی صلح
 و سلام و وحدت عنام انسانی می کرد در قلوب این بیچارگان
 فرس نموده و آنان را بمواعید موهومہ ہشتاد سالست سرگردان
 داشته تا بدانها نیز مشتبه گردیده کہ روز اول برای چه آمدند
 و چه مقصدی را در نظر گرفتند و چه امال و ارزوہائی را بان
 ما بشارت دادند کہ خوش بختانہ بھیچکدام از انہا الی کنون ولو
 بر سبیل تصادف ہم باشند نائل شدہ و دراتہ نیز نائل نخواہند شد

سوم ایجاد وحدت و یکسانی بشر بود که چنین تصور می‌کردم وحدت عالم انسانی را کسی نگفته و این آلام بکر چنانکه بهائیان می‌گویند فقط مولود افکار بدیعه میرزاست ولی پس از چندی معلوم شد که ارا نیز از دیگران اقباس فرموده و اغلب انبیا و فلاسفه او را گفته اند بلکه در اول دیوان حضرت امیرالمؤمنین است که میفرماید

الناس من جهة التمه لاقاء * ابو هم ادم والام حواء

حتی در هفتصد سال قبل شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نیز فرموده است

بنی ادم اعضای یکدیگرند * که در آفرینش زیك گوهرند
چو عضوی بدرد او در روزگار * دگر عضو هارا نماید قرار
نوگز محنت دیگران بیغمی * نشاید که نامت نهند آدمی
و دلائل طبیعی و حسی و اخلاقی او را نیز در این سه بیت بیان کرده است

و اما بیت العدل و سلطنت و جمهوری را که در کتاب خود گفته است

انصافا اگر میرزا بکلی خاموش می‌ماند و در مواضع فوق ابداء رای یا ابداع شرع و قانونی نمی‌کرد بهتر بود تا اینکه بطور تناقض و نارسا این کلمات را در اقدس بگوید
هر چند در اقدس خیلی مطالب هست که مورد ایراد میشود و اینک در صدد تفصیل و بیان آن نیستم

ولیکن ناگزیرم از آنکه در این خصوص بطور اجمال اشاره کنم که بیت العدلی که منظور نظر میرزا است که میباید رجال

او از هیئت بهائیان منتخب شوند و آن هیئت حکومت روحانی و سیاسی ملت را عهده دار شود و برای آن وارداتی معین داشته از قبیل * مالیات صدی نوزده * و ارتش طبقات مغفوره ازورات * و اوقاف * و نقطه (۱) * و دیات مسلمانان از قبیل حد زنا و شجاعت و غیره * و نیز برای او صا.راتی مقرر داشته از قبیل مصارف رجال بیت العدل و قوه مجریه آن ها و معارف و ایشام و ارامل و غیره . —

تمام مبنی بر تصور باطل و خیال محال خویش بود که در دوره حیات او همه دنیا بهائی می شوند و سلطنت ها و جمهوری ها معدوم می گردند و طوق عبودیت میرزا را به گردن می نهند و تمام مطبع و منقاد کلمات کتاب اقدس میشوند چنان این فکر در مغز او قوی می شود و این قلبیان اندیشه کل می کنند که کوئی در عالم وهم و خیال چنین تصور کرده که همه حکومت ها محو شدند و همه ملت ها بر طرف گردیدند و مردم همگی بهائی شدند و بحکم کتاب اقدس بیت العدل تشکیل داده اند و فعلا در مصالح امور جمهور مشغول گفتگو و مذاکره و رد و ایراد هستند و اثربت واقفیتی پیدا شده است و اختلافی در میان پدید او آمده که جناب میرزا ان نقصان را نیز ناکفته نگذارده و بدین جمله کتاب اقدس او را مرتفع می کند * (خطاب به رجال بیت العدل)

إذا اختلفتم فی امر فأرجعوه الی الله مادامت الشمس

مشرقة من افق هذه السماء و اذا غربت ان ارجعوا الی

(۱) لقطه در نصوص میرزا عباس است که الحاق فرموده

مَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِهِ أَنَّهُ لِيَكْفِي الْعَالَمِينَ

یعنی ای رجال بیت العدل وقتی در امری اختلاف کردید تا وقتی که افتاب الوهیت از افق آسمان هیکل من طلوع است بچون رجوع کنید و چون افتاب الوهیت از این افق غروب کرد رجوع به بیاناتم کنید که آن بیانات اهل عالم را مکفی است
معنی ساده تر آنکه تا وقتی خدا زنده است با و رجوع کنید و چون مرحوم شود به کلماتش مرور نمائید

اری میان این حکم که رجوع بخردم کنید مبنی بر ارزیابی بود که خود زنده باشد و این کیفیات را مشاهده کند که متاسفانه آن ارزو و ارزوهای دیگرش زیر خاک رفت

در اینجا خوب است بهائیان انصاف بدهند و بهوش بیایند که این خدای غیب دان آن ها خوب بود اقلاً از این يك كلمه خود داری گفتند که مورد ایراد واقع نشود و یا آنکه مثل موارد دیگر بحرف های دو پهلو و سه پهلو پردازند آنکه صریحاً بگویند تا خودم زنده هستم بیت العدل بخردم رجوع کند و چون مردم بکلماتم ناظر شود

در این مورد بهائی مجبور می شود یا خدای خود (میرزا) را عالم الغیب بداند که می دانسته در عصر او بیت العدل تاسیس نمی شود و لکن حرف لغوی زده است و با چون دیگران او را جاهل بشناسد

و اما راجع به سلطنت و جمهوری باز خوب است بهائیان منصفانه تأمل و تدبر نمایند که غرض اصلی جناب میرزا از این حکومت های اربعه دنیا کدام یکی است جمهوری است یا سلطنت یا بیت العدل یا چیز دیگر. اگر بیت العدل با طرز مخصوص باشد

که دستور داده اند بجای برای سلطنت و جمهوری باقی نمی ماند
 و اگر مقصود سلطنت است بیت العدل چه می گوید و اگر مقصود
 آن دیگری است پس ذکر این دو چه ضرورت داشت ؟
 خلاصه این است چهار دایلی که بهائیان او را شمشیر بر تنه
 خود میدادند و بر رخ هر یخبری می کشند و الزام کننده هر نفسی
 می دانند .

اقای نیکو امروز من خود را يك شخص بیچاره درد مندی
 می دانم که هیچکس جز خدا و تو کما هو حقّه بدردم واقف و
 آگاه نیست زیرا معتبر بودم ، فاس شدم غنی بودم فقیر شدم
 عزیز بودم ذلیل شدم نیک نام بودم بد نام شدم يك بودم نجس شدم
 مسلمان بودم در انظار مردم باپی شدم کمترین رتبه من کاندید و کالت
 مجلس شورای ملی بود

بالاخره از حقوق ملی محروم شدم و از حقوق حقّه خود
 بی نصیب گشتم و همیشه با دلی پرسوز واهی چکر سوز بدین
 کلام سعدی مترنم (دو کس را حسرت از دل نرود و پای تقابن
 از آل یکی تاجر گشتی شکسته و دیگری وارث با نا اهل نشسته)
 و چون بحقیقت بنگری من معداق هر دو شدم همانا تاجر گشتی
 شکسته ام و مسلمان با بهائی نشسته

نیکوی عزیز از وقتی صحبت آن بهائی فریب زنده رسیده
 تا امروز که آگاه و هشیار شدم به تحقیق ملاحظه نموده دیدم
 پنج قسم تنزل کرده ام و پنج نوع انحطاط حاصل نموده ام

تنزل مادی ، تنزل رتبه ، تنزل علمی ، تنزل اخلاقی ، تنزل عرفانی
 اول تنزل مادی — تاجری بودم یا تنخواه و با ابرو و
 معتبر برانتم را هر کس میخورد و امضایم نزد هر کسی محترم

و مقدس بود در هر ولایتی بخوش حسابی و اعتبار معروف بودم
 اکنون می بینم تمام ازها از کفم رفته و جز خسران مبین نصیبی
 ندارم .

دوم تنزل و انحطاط طریقه — نزد هر کسی عزیز و ارجمند بودم
 اکنون ذلیل و مستمند شده ام بهر کسی از اقامه و اقران تقدم
 داشتم اکنون از همگی متاخر بلکه مرا در ردیف خود هیچ وجه
 محسوب نمی کنند هر يك از همگان بصحبت و ملاقاتم افتخار
 می نمودند اکنون همان اشخاص از صحبت و ملاقاتم احتراز می
 جویند بلکه از ذکر اسم من تنگ دارند

سوم تنزل علمی — انروز از تحصیلات خود صرف و نحو
 و معانی و منطق بدیع و بیان فقه و اصول و حکمت و کلام
 با اندازه که تحصیل کرده بودم می دانستم و بمطالعه ان علوم
 مانوس و مشغول بودم امروز که بحقیقت مینگریم می بینم در نتیجه
 ملاقات و صحبت این حضرات انرا هم از دست داده ام چه که
 اینها اشباب بی سوادند بلکه این علوم را بنا بخرموده میرزا حجاب
 طلعت معلوم می دانند

یعنی شرط اعظمی که میرزا با توجه و مرده خود نموده
 اینست که باید جاهل [۱] شوند تا از علم او نصیب برند و علم
 او نیز همین آثار و الواح مکرره ایست که هر گاه مکررات او را
 بردارند و تعریف و توصیف شخص خودش را استثناء نمایند
 يك مطالب خیلی مختصری باقی میماند که انهم از سایر کتب

(۱) در کلمات مکنونه میرزا میگوید محور شو تا جاهل بینی و سگر شو تا
 صوت مایحجم را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری تا انجا که میگوید
 جاهل شو یعنی از خیر علم من

علماء و مرفا بطور ناقص اقتباس شده است
 پس در اینصورت معلومات شخص بهائی منحصر میشود
 بقرائت الواح و آثار میرزا و میرزا عباس و شوقی افندی و ما
 عیناً صورت یکی از الواح را که در آن تحقیقات طمی هم شده
 است و از بدائع علوم و معارف میرزا عباس در آن مرقوم و
 در نظر بهائیان خیلی مهم است برای نمونه معارف ایشان در اینجا
 درج مینمائیم

بِاد كُوبِهِ اَحْبَايِ الْهَيِّ وَ اِمَامِ وَ حَسَنِ عَلَيْهِمُ وَعَالِيهِمُ

اَلْبَهَاءِ الْاَبْهِيِّ هُوَاللّٰه

ای عاشقان گوی دوست * ای عاشقان روی دوست قفقازیا
 جمیعاً تابع رود ارس است که در قران اصحاب رس تعبیر شده
 جمعی از انبیاء در زمان قدیم که خبر همان منقطع شده در آن اقلیم
 مبعوت شدند و عالم انسانی را بنفحات رحمانی مهبط نمودند
 و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فداه بجهت سیر
 کون و در اینجا مسجرت گشتند حافظ شیرازی راجعه بمشاهس
 رسید و این غزل را گفت

ای صبا گر بگذری بر ساحل رو دارس * بوسه زن برخائک ان
 وادی و مشکین کن نفس * و حضرت زرهشت نیز مدتی در آن
 صفحات سیر و حرکت میفرمودند و کوه قاف که در احادیث و
 روایات مذکور همین قفقاز است و ایرانیان را اعتقاد چنان که
 اشیاة سمرغ است و لانه عنقاء شرق لهذا امید چنان است که این
 عنقاء که شهر تقدیس در شرق و غرب منتشر نموده و ان امر
 بدیع ربانی است در قفقاز لانه و اشیاة نماید الحمد لله احبای

بادکوبه در این سالهای جنگ با جمیع طوائف اشتهی داشتند و بموجب تعالیم الهی بکل مهربان و در امر الله جوش و خروشی داشتند و از باده محبت الله سرمست و مدهوش بودند حال باید مانند نهنگ بخروشد و تلافی سالهای جنگ نمایند و با هنگ مستانه و ترانه عاشقانه ان اقلیم را باهتزاز و حرکت آورند تا نورانیت چنان قلوب را روشن نماید که اشعه یگانگی بتاید و ظلمات بیگانگی زایل گردد و جمیع طوائف بایکدیگر بیامیزند (۱) و در اوقات و محبت قند و شکر ریزند و شور و راهی انگیزند که ممالک مجاوره نیز باهتزاز و حرکت آیند و علیکم و غلبکم البهاء الابهی ۳ تموز سنه ۱۹۱۹ عبد البها عباس —

مخفی نماید که هائیان این کلمات را آیات الهی می دانند و در محافل خود همگی کا انقش فی الحجر خاموش نشسته یکنفر این لوح را با تغنی و آواز میخوانند و اگر در خلال قرائت این لوح یا لوح دیگر شخص محترمی از خودشان وارد شود باید ایستاده برود و در گوشه بنشیند و کسی از او تعظیم نمیکند میباید احترام این آیات از دست برود و پس از اتمام لوح انوقت همه از او تعظیم میکنند و احوال برمی می نمایند

و ان شخص خواننده نیز باید (سوم تموز سنه ۱۹۱۹ عبد البهاء عباس) را نیز بقرائت و آواز بگوید که میباید يك كلمه از آیات خدا (میرزا عباس) نا خواننده بماند

اینجا قارئین محترم میتوانند درجه معارف و کمالات قومی

(۱) جمیع طوائف بایکدیگر بیامیزند مقصود بهائیان است که با طوائف و ملل سایر آمیزش کنند که از آنها شکار کنند و تبلیغ نمایند اما چون خودشان شکار ازلی ها و تبعه میرزا محمد علی واقع میشوند باید از آنها پرهیزند و با آن ها مراودت و مجالست نمایند

و آنکه باین گونه آیات (کلمات بی اساس) تربیت شده اند و خود عادت گرفته اند تشخیص دهند

مناجات

در این مورد یکی از مناجات ختمه عشر که بعضی نسبت بسید الساجدین می دهند و بعضی میگویند از عرفاء اسلام است و در این اوقات بدو مترجم گشته ام تا ذکر میکنم

الهی البستی المخطا یا توب مذلتی و جعلتني التیاعد منك لباس مسکتی و امان قلبی عظیم جنایتی فاحیه توبه منك یا املی و یغنی و یا سؤلی و منینی فو عزتک ما اجد لذنوبی سویک غافرا و لا اری لکمری غیرک جاررا و قد خضعت بالانابة الیک و عنوت بالاستکاة لیدک فان طردتني من بابک فبمن الود و ان رددتني عن جناک فبمن اعدت فوا اسفا من خجلتني و اقتضاحی و والهفا من سوء عملی واجتراحی اسئلک یا غافر الذنب الکبیر و یا جابر العظم الکبیر ان تهب لی موقات الجرائر و تسر علی فاضحات السرائر و لا تخلني فی مشهد القیمة من برد عقوبک و لا تعرنی من جمیل صفحک و سترک الاهی ظلل علی ذنوبی غمام رحمتک و ارسل علی عیوبی سحاب رؤفک الاهی هل یرجع العبد الاق الا الی مولاه ام هل یجیره من سخطه احد سواه الاهی ان کان الندم علی الذنب توبه فانی و ذرتک من التادیب و ان کان الاستغفار من المخطیئة حطة فانی لک من المستغفرین الی اخر

تأیید کلام

ما از ذکر الواح خود میرزا از قبیل (از باغ الاهی با

سدره ناری ان تازه قلام آمد های های هذا جذب اللمی هذا
خلع بزودانی هذا قصص ربانی الخ

و همچنین از (ما عاشقان روی تو ما طالبان خوی تو
ما ماکنان کوی تو میخام رضای تو میخام بلای تو جان ما
فدای تو می می از خدا طلب می می از بهاء طلب الخ)

و همچنین رشح عما از جمله ما میریزد الخ و همچنین
از متوی های او صرف نظر می کنم

ولی از این نکته نمی توانم انصراف کنم که عصر ابن-
الفارض یکی از عرفاء و علماء بزرگ قرن هفتم اسلام بود که در
عصر اقامت دامت و مقام علمی و ادبی و غزل سرایش در عالم
هری چنان بلند است که سعدی در فارسی و اینقدر این شخص
بزرگوار زاهد و رسته بود که وقتی غزل - (سائق الاطماع
بطوی البید طی * منعماً عرج ملی کتبان طی) را انشاء
نمود و همه ادباء و علماء از قریحه الهامیه او هر شکفت و تعجب
بودند که یکصد و پنجاه و یک بیت باین قافیه تنکرا با اجناسات
و ایهادات و علو معانی سروده است سلطان وقت که شخص کامل
ادیب نوازی بود برای زیارت او بجامع ازهر رفت وقتی باین
فارض خبر رسید از درب دیگر جامع ازهر خارج شد که سلطانرا
ملاقات نکند .

غرض باینطور وارسته بود و مرقد او بر حسب وصیتش
در بالای کوه مقطم در قراه قاهره واقع است که نگارنده زیارتش
رفته ام و یکی از شعراء در حق او گفته

جز بالقراه تحت ذیل العارض * و قل السلام علیک یا ابن الفارض
ابرزت فی نظم السلوک مجاباً * و کشف من سر مصون غایض

و شرات من بحر السحبة والولا * فردیت من بحر محیط فاض
 باری ابن قارض در نظم سلوک تائیه کبرائی سروده است
 که متجاوز از هشتصد بیت است که مطلعش این است :
 تقنتی حمی الحب راحة مقلة * و تاسی محبا من عن الرحمن جلت
 و همچنین تائیه ضغرائی سروده است که مطلعش اینست
 نعم بالصبا قلبی صبا لاجبتی * فیا حیذا ذاك الشذا حین هبت
 و بعدنی عن اربعی بعد اربع * شیانی و عقلی و ارتیاحی و صحتی
 فلی هدای و طانی سکون الی الفلا * و بالوحش انسی اذین الانس و حشتی
 و زهد فی و صلی الغرائی اذبا * تبایج صبح الشیب فی جیح لعنی
 گویا اوقاتی که میرزا در بغداد رفته و بکتب اشعار عربی
 مطالعه و مراجعه می نموده و تعریف و توصیف حضرت ابن
 قارض و مقام بلند اشعار او را شنیده هوس کرده که انهم مانند
 ابن قارض مرحوم اشعاری بهمان وزن و قافیه بگویند چنانکه این
 اشعار را گفته است :

احر قنتی بوراق انوار طلعت * ظهورها کل الشمس تخفت
 کان بروق الشمس من نور وجهها * ظهرت فی العالمین و غرت
 کل الالوه من رشح امری تالمت * و کل الربوب من طفح حکمی تربت
 ارض الروح بالاربی قد مشی * و عرش الطور قد کان موضع وطنی
 و چون معانی این اشعار را هیچ عربی دانی حتی یعرب
 ابن قحطان نمی دانست خود میرزا برای ان اشعار بقاعده المعنی
 فی بطن الشاعر شرحی نوشته است و نیز هوس ساختن مثنوی
 هم کرد و یک مثنوی ساخته که انصافا هر ادیب دانشمندی او را
 بخواند حالت تهوع باو دست می دهد و برای ان که حالت قارئین
 خیلی منقلب نشود و ضمنا بقریحه سرشار میرزا واقف گردند

بيك فرد از او انفا تمودم

زانکه در لطفت نباشد شبهة * بهر ما بر بند ز فضلت توشه

لوح حکمت

خیلی مضحك است وقتی بهائیان نزد یکدیگر می نشینند و ذکر معجزات و کمالات میرزا را می کنند هر کدام چیزی می گویند مخصوصاً یکروز شنیدم از يك شخص بهائی که قسم نمی خورد اگر اطباء و حکماء عالم این لوح حکمت را بخوانند از هر افایه و استفاده و تحصیل و مدرسه در طب مستغنی می شوند چرا که تمام اسرار طب را که باید و شاید کشف فرموده است و دیگر اهل دنیا چیزی کسرا ندارند و بدون جهت این اطبا زحمت می کشند باید از جمال مبارك (میرزا) دستور بگیرند و او هم دستور کلی طب را در این لوح بیان فرموده است

لاناكلوا الا بعد الجوع و لا نشربوا بعد الهجوع نعم الرياضة على الخلاء بها تقوى الاعضاء و عند الامتلاء دامية بهما لا تترك العلاج عند الاحتياج و دعه عند استقامة المزاج علاج العلة اولاً بالاغذية و الا تجاوز الى الادوية ان حصل لك ما اردت من المفردات لا تعدل الى المركبات و مع الدواء عند السلامة و خذ عند الحاجة اذا اجتمع الضدان على الخوان لا تخاطهما فاقنع واحد منهما بادر اولاً بالرقیق قبل الغليظ و با المائع قبل الجامد

مرا خنده گرفت و گفتم در این لوح چه حرف تازه زده و چه میکربی را کشف نموده و چه معالجه را بیان فرموده است اولاً اینها یکرشته الفاظ و دستور العملی است که چندین هزار سال است داده اند و بهترین شاهد این است که عین این عبارات

در کتب حکما و اطباء موجود است که میرزا از انجا اقتباس نموده و تا اینا اگر شما خیلی اصرار دارید که این کلمات سابقه نداشته و ندارد و فقط از تریحه الهامیه میرزا ابداع شده می گویم هر کسی بحکم طبیعت در موقع گرسنه شدن غذا می خورد و در موقع سیری طبیعت اجازه بخدا خوردن نمی دهد حتی حیوانات نیز این مسئله را میدانند که وقتی گرسنه شدند غذا بخورند و وقتی سیر شدند نخورند و همچنین هر که مریض و بیچاره شد نزد طبیب میرود نزد امنگر که نخواهد رفت و شخص سالم بدون جهت نزد طبیب و حکیم و همسایر نخواهد شد

خوب بود جناب میرزا که بعقیده شما و خودش دارای علوم اولین و آخرین است میکرب سل را که هنوز کشف نشده و عاشقان معارف و فنون برای کاشف او جایزه های هنگفت مقرر کرده اند کشف می نمود و دردنیای امروز انرا ایت نبوت یا الوهیت خود قرار میداد

یا آنکه میکرب لعاب دهان سل را که مورت سل و امراض دیگر است در نظر میگرفت و امر باجناب میفرمود و از حکم * قد نعمت الاشياء فی بحر الطهارة * این یکی را استثناء می نمود این خدائی که اینقدر احاطه علمیه دارد که در خصوص لفظ قناع بحاج محمد کریم خان مینویسد (اما سمعت (۱) ذکر المقنع و هو المعروف بالمقنع الکدی و هو محمد بن ظفر بن عمیر بن فرعان بن قیس بن اسود و کان من المعروفین انا لو نرید ان نذكر ابائهم واحدا بعد واحدالی ان ینتهی الی البدع الاول لنقدر بما علمنی ربی علوم الاولین والآخرین مع اننا ما قرئنا علومکم

والله هلی ذلک شهید و علیم) و یدران مقنع کندی را تا انجائی
که در کتب تاریخ نوشته شده میگوید و تا انجائیکه در کتب تاریخ
نیست و کسی بصحت و سقم و دروغ و راست او واقف نخواهد
بود اسامی مقلقه ممکن است بگوید

و بر فرض آنکه اسامی یدران مقنع کندی هم در واقع و نفس
الامر دانسته شود چه نتیجه برای مردم حاصل میشود و چه فائده
بحال ملت می بخشد و چه نفع عمومی از فهمیدن آنها بعالم
بشری میرسد

خوب بود جناب میرزا که دارای علوم اولین و آخرین
است نمیگیریم گره جسمی را با تلسکوپ کشف کند یک میکروب
خیلی مختصری را کشف می کرد که الی الابد عالم تمدن را مرهون
خدمات خود کند یا آنکه مرض رعشه خود را مداوا نماید
بلی باید دانشمندان و فیلسوفان و زحمت کشان و رنج
بران عالم کشفیات کنند اختراعات نمایند برقیات ایجاد کنند، مدنیّت
تاسیس نمایند سرم ابدا و دینگری درست کنند ادویه های نافعه
برای دردهای متنوع، ترکیب و آماده نمایند که میرزا و خانواده
میرزا و همه اهل عالم راحت شوند و معینا بجهنم بروند و از
ملکوت خدا (میرزا) محروم باشند چرا که میرزا را بخدائی
قبول نکرده اند و میرزا عباس را بخدا زادگی پذیرفته اند اما
تمام ملکوت و جبروت و رحمت های نامتناهی خدا [میرزا]
مخصوص همان عده مختصر بهائی شود که مددشان خوشبختانه
بقدر پنج يك تيمه سلطان ساق طایفه معروف باعل حق [علی
اللهی] یا چهار يك هر روزی های سوریه و یا صد يك اقاخانیه
ها و یا پنجاه يك تباثی ها که پیرو فلسفه حکیم عمر خیامند

طلب مغفرت از میرزا عباس

طلب مغفرت کردن یک نفر بهائی برای شخص منظوری
و میرزا عباس اشتباهاً دیگر را عوض او آمرزیده

یکی از بهائیان کرمانشاه بمن گفت عریضه خدمت سرکار
اقا (میرزا عباس) نوشته ام و در آن عریضه طلب مغفرت برای
چند نفر کرده ام جوابی مرحمت فرموده اند که آن‌ها را آمرزیده
اند [در جای خود اشاره بطلب مغفرت شد] ولیکن اسامی آن
ها را که مرقوم فرموده اند مثلاً بایستی احمد بنویسد محمود
نوشته است و در اینجا بایست سری و رمزی باشد زیرا سرکار
اقا [میرزا عباس] که عالم مآکان و مایکون است و اشتباه نمی
کند در حقیقه میباید یا اسم او محمود بوده و خود نمی داند و
یا آنکه . . . این مطلب را از حضرت اواره پرسیده ام بیان
مفصلی فرمودند که من نفهمیدم حالا بنظر شما چه می‌رسد؟

مرا از درجه نادانی و حقیق او چنان حیرت و شگفتی
حاصل شد و با خود گفتم خدایا اینها چقدر بدبخت و بیچاره
اند و از مراحل فهم و انسانیت دور افتاده اند که محسوسات را
نیز منکر می‌شوند و يك شخص محدودی را که خود غلط و اشتباهش
را دیده معهداً عالم الغیب و الشهاده می‌دانند در صورتی که
متقدمین از علماء مثل صدوق علیه الرحمه استان مقدس نبوت
را از خاشاک سهو و خطا ایمن نمی‌دانند و می‌گویند (اول درجه

انگلو (۱) انکار السهو عن النبی

خدا می داند باندازه نادانی در هائیان دیده ام که اگر چندین نفر شخص راست گو برایم یکی از آن ها را ذکر میکرد نمیتوانستم این قدر بشر را احق و نادان تصور کنم تا آن کلام را صدق بدانم مثلا بر حسب وظیفه که دارند اعضاء محفل روحانی راپرت قضیه را [بمیرزا عباس] یا بشوقی افندی میخواهند بدهند در صورتی که تا ننویسند او نمی داند در حین مذاکرات محفلی که همه دور یکدیگر نشسته و تصمیم گرفته اند که چنین و چنان بنویسند باز می گویند اگر چه او خودش علام الغیوب است !! و اینقدر روح ندارند که اگر او واقف و عالم است دیگر کاغذ و مرکب را چرا ضایع میکنند در اینجا یادم افتاد [۳] وقتی که میرزا عباس میخواست بامریکا برود بجه شوق و ذوقی همین شوقی افندی را لباس پوشانید و فینه با دور سری سبزی بنسرس گذارد و از کثرت علاقه که باو داشت با خود همراه برد چون به ناپولی رسیدند دکتر آمد و چشم های مسافری را معاینه کرد چشمان فتان شوقی افندی و میرزا منیر و خسرو را معیوب دید هرچه اینها طفره زدند بلکه اراده مقدسه میرزا عباس در همراه بردن این سه نفر اجرا شود مفید واقع نشد و بالاخره با دیده اشکبار آن ها را از ناپولی بحیفا مراجعت داد و خود بامریکا رفت و این مسئله در صفحه ۱۶ سفرنامه که خودشان نوشته اند مذکور است

(۱) میر داماد در جواب صدوق میگوید اول درجه انکار النبوه استناد

السهو الی النبی

(۲) این قضیه را میرزا هادی پدر شوقی افندی برایم تعریف کرد

پنج غلط دريك لوح

اوقاتی که نگارنده در پرت سعید بوده و مهمان محمود افندی نشوقاتی که آدم بسیار خوبی است و انهم مانند این شخص ساده قریب خورده است شدم يك لوح عربی از میرزا عباس که در مکاتیب جلد دوم مندرج است شیخ محمد ابن محمد عبد الظاهر فرشوطی (که او را آورده بودند تبلیغ کنند) باصرار حضرات قرائت نمود چونکه شیخ مذکور صاحب او از ولحن خوشی بود و از طلاب جامع از هر و با سواد بود در حین قرائت لوح از شیخ بغلطی برخوردار و گفت اینجا غلط است من هم دیدم غلط است محمود افندی نشوقاتی گفت اصل لوح چون بافتنخار من بوده است حاضر است میاوریم مقابله می کنیم وقتی ملاحظه شد دیدیم انغلط هم در اصل لوح هست و بملاوه چهار غلط دیگر داشت که آن چهار غلط را خود شیخ فرج الله زکی کردی که متصدی طبع بوده از نزد خود اصلاح کرده بود و گویا آن لوح بخط خود میرزا عباس بود و اگر بخط خودش نبود بامضای او بود و همان لوح امضاء شده میرزا عباس که دارای این غلط ها است و من آن غلط ها را اصلاح کردم در نزد محمود افندی نشوقاتی پرت سعیدی است

و من اعتراضی ندارم که چرا میرزا عباس اشتباه کرده البته شان بشر سهو و اشتباه است و با آنکه اصول این کتاب (فلسفه نیکو) مبنی بر آنست که ابتدا از کسی ذکر کرد و اسمی از احدی برده نشود در اینجا مجبور شدم اسم این شخص پرت سعیدی را اظهار کنم تا بهائیان تحقیق کنند و بدانند يك کلامه این

کتاب بدروغ یا غرض نوشته نشده و بعد ها میرزا عباس را من لا
 یعزب من علمه شی ندانند و او را علام الغیوب نشانند
 چهارم تنزل اخلاقی بود قبل از آنکه من یا این حضرات
 مانوس شوم و بدام صحبت شان گرفتار ایم مسلمانی بودم متقی
 و اخلاقی که تمام واجبات اسلام را عمل می نمودم و از کلیه
 منہیات شرعیہ اجتناب و احتراز داشتم و بطوری این هادت در من از
 کوچکی بطور تمرن و تمرین حاصل که در حقیقه چون ملکات
 فطریه شده و العاده کالطبیعة الثانیة گردیده بود

اقای نیکو — بشرافت دوستی قسم که من در دوره اسلام
 خود بوی شراب را نشنیده و رنگ عرق را ندیده بودم والله
 و بالله یک رکعت نماز واجب از من ترک نشده و خدا گواه است
 یک معصیت کوچکی از من صادر نشده بود ولی بر اثر صحبت
 و معاشرت بهائیان کارم بجائی رسید که در مجلس شرب حاضر
 شدم یعنی غالب اعضاء محفل روحانی خمر میخوردند منم در
 آن مجلس که آنها موعود بودند و بعادت مستمره خود عامل
 موعود بوده و حاضر می شدم

روز کارم بجائی رسانید در منزلی که همین بهائیان مجتمع
 بودند سفره قمار گسترده و عجب در این بود که مرا نیز دعوت
 بان کار قبیح نموده و چون از شرکت با آنها ابا و تحاشی می
 نمودم می گفتند هنوز از موهومات اسلام در تو باقی است !!

اقای نیکو — عاقبت کارم بجائی کشید که یک شبی را
 در منزلی دعوت داشتم که چند نفر نیز از بهائیان شصت ساله و
 پنجاه ساله و هریکده ساله بودند ، پس از استعمال مسکرات و
 خوردن شام در همانجا خوابیدند صبح که معلوم شد اعمال قبیحه

واقع که قلم از ذار و اظهارش شرح است سپس معلوم شد که این رویه در بعضی از آن اشخاص متداول است ۱۱.

سر مکتوم تأیید گفتار

یکی از هاشمیان همدانی که اکنون چند سال است در طهران خیاطی میکند همیشه نزد بکارنده سایر هاشمیان طعنه میزد که از سر مکتوم غافلند و نمیدانند جمال مبارک (میرزا) برای چه مقصودی ظهور فرموده و لیکن از فضل و عنایتش من بدان سر مکتوم رسیده ام و غمز و لمز چنان اظهار میکرد که کیمیای اصلی نزد میرزا و میرزا عباس بوده و از آنان باین شخص اعطاء و مکشوف شده است

وقتی بهگراوج های کیمیا سازی عربی میرزا را بمن داد که برایش ترجمه کنم و گفت در این الواح قضیه طلا سازی را جمال مبارک (میرزا) چنان واضح و روشن فرموده که واضح تر از او ممکن نیست بیان شود و ماده او نیز از موی سر انسان است و احدی جز من واقف و مطلع نشده است باری انشخص مکرر بکارنده و دیگران اینقضیه را میگفت و چنان باحالت سرت امیزی این کلام را ادا می کرد (اا می می احباب چطور می توانند بر اسرار جمال مبارک (میرزا) واقف شوند یا این ها چطور می توانند اسرار حق را نگاهداری کنند)

وقت دیگر موقعی که خبر رسید شوقی افندی مسافرت

کرده گفت بهائیان نمیدانند برای چه و بکجا رفته است ولی من میدانم که رفته کیمیا را تحصیل کند و فرض چنان را نمود می‌گرد که باسوار میرزا درطلا سازی و کیمیا بازی شریک است سپس سر مکتوم معلوم گردید باین معنی که آن متقلب ورق‌های کهنجه بازی را بریده و نقل نموده و بدان واسطه پول بسیاری از بهائی و غیر بهائی همدان و عراق و طهران را به تقلب در قمار بازی برده است

چون به باختگان بهائی این سر مکتوم معلوم شد قضیه را عزاً الامر مسکوت عنه گذارده صرف نظر نمودند بیاداً بشرافت امر بر خورد و این یکی از آن مواردی بود که غرض عین و برده پوشی بهائیان را دیدم

و مورد دیگر آن بود که يك شخصی وارد در جمعیت بهائیان بود و تبلیغ می‌کرد و قتیکه بروی معلوم شد که حقیقتی در کار نیست بر کشت و مخالفت نمود از اینجهت مبعوض بهائیان واقع شد خدا گواه است یکی بخودم گفت که چندین سال قبل با عیالم جمع شده و دیگری گفت با دخترم راه داشته است گفتم چرا الی کنون این حرف را نزد او و او را مبعوض ندانستید بلکه روز بروز محترم تر و عزیز تر نزد شما می‌بود ؟ گفت عزاً لامر الله ما او را محترم می‌دانستیم و از اینگونه مسائل محض آنکه با مراد طمه وارد نیابد صرف نظر می‌نمودیم چرا که وارد در امر بهائی بود و تبلیغ می‌کرد اینک که او از این طریق بر کشته است چرا حقایق را نگوییم و او را رسوا ننماییم !!

مرا خود این معنی مسلم است اگر کسی مظهر عفت و تقدیس باشد و منع صدق و دیانت و امانت گردد و تمثال قدس

و حقیقت شود بطوریکه ایت رحمت آورد و فرشته اخلاق شود چون از میان بهائیان بیرون رود و یا آنکه میرزا را در دعاوی الوهیت و ربوبیتش صادق نداند بطوری مبعوض بهائیان میشود و قسمی او را دشمن میدارند که اگر دست قدرت و تطاول می داشتند او را ریز ریز می کردند چه که در اقدس میرزا فرموده کسی که مرا شناخته و بسن معتقد نشود او از کمران است و او جمیع اعمال حسنه را اثبات کند (والدی منعانه من اهل الضلال و او یاتی لکل الاعمال)

و بر عکس کسی که نظاهر و منافقی کند و خود را از آنها بشمرد و یا آنکه حقیقه از آنها باشد اگر جمیع زناهی از او سر زند و مظهر اخلاق سیه شود همه او را دوست دارند و باو مهربانند

مثلا قتل نفس کند عیبی نیست — سرقت کند باکی نیست — غارت نماید مسئله نیست — خیانت کند حرفی نیست یکی از مبالغ های همیشان چندین سال قبل در بامانزاده را دزدیده بود و بعنوان عتیقه او را فروخته بود قضیه کشف و بتأمینات رسید آن شخص را محبوس کردند در تمام محافلشان ذکر آن شخص محبوس بود که باید او را بهر قیمت شده مستخلص کنیم و اغلب می گفتند ما که بر حسب امر مبارک ماموریم هر وقت شده این بقاع را خراب کنیم اکنون این بیچاره رفته در ب او را کنده و فروخته و کاری پیش انداخته !

و خیلی از اینگونه مطالب بامدارک صحیحه دارم که شاید بعد ها معروض افتد غرض آنست که حضرات بهائی ملک حسن اخلاق و اعمال حسنه را محبت جمال مبارک (میرزا) میدانند